

د او هر اعرابی پیش بنشست و دست دراز کرد و گفت
 بسم الله ان شاء الله تعالی انما بعد از طعام پیش آید
 غیر باشد حجاج بخندید و گفت هیچ میدانم که ازین
 دی روزی بی چمن گذشتیم اعرابی گفت اصلح الله الامم
 ستری که دی روزی در میان ما و تو گذشت است
 امر و افشای آن مکن حجاج گفت ای اعرابی یکی از تو
 اختیار کن یا پیش من باش که ترا از خوا خود کردم
 یا ترا پیش عبد الملك بن مروان فرستم و با چند ایر گفته
 اخبار کنم تا هر چه خواهد آن کند اعرابی گفت صورت
 دیگر می تواند بود پرسید آن کدام است گفت آنکه
 که اسلامت ببلاد خود باز روم و دیگر بنا تو را بینی
 و تمام ترا حجاج بخندید و فرمود و این هزار دینم داد
 و بلاد و بی فرستاد **قطع**
 و بی بلاد و بی بلاد

مرد باید که بلفظ سخن حسن خطاب
 طبع او با بدست و از دستم باز آرد
 هر لایمی که از احسان و نرم گوید دست
 بفسون سخن او را بگرم باز آرد
حکایت
 حرم خود که مناسب نبود و بر فرمود بیرون روم و حاجت
 بود تا از یاد نزن و کسی دیگر را بجای وی بنشان بهرام
 بوجوب فرموده بدین عمل کرد اما هندی سب زده ساله پیش
 نبود بدانت سبب غضب وی بر حاجب چنان بود
 خندان روزی بدین سرای مدو خواست که آید
 حاجب دوم دست بر سینه وی نهاد و نگذاشت که در
 آید و گفت اگر بعد از این ترا بی موضع بکنی سی یا ایما
 بنم از جهت خیانتی که بر حاجب پیشین کردی
 فیاتم بنده لودیکه ای که حاجب

Copyrighted by University